



# خاطراتی از نایب حسین

و

ماشاءالله خان کاشی



باقر بقائی

حضور محترم جناب آقای وحیدنیا  
مدیر مجله خاطرات  
محترماً معروض میدارد جناب آقای باقر بقائی فرزند  
مرحوم نصیر حضور ( و نوه مرحوم امین حضور ) خاطراتی  
را تهیه و به پیوست تقدیم حضور عالی نمودند در صورت  
توافق و تمایل امر بدرج خاطرات ایشان بفرمائید. موجب  
تشکر است. با تقدیم عرض احترام  
علی طباطبائی نماینده همدان

جناب آقای مدیر محترم مجله خاطرات

چون ایامی چند شاهد زندگی نایب حسین و ماشاءالله خان کاشی بوده ام لذا  
برای روشن شدن تاریخ شرح حال عزت و ذلت آنانرا آنچنانکه شاهد آن بودم بشرح زیر  
بعرض می‌رساند هر گاه صلاح دیدید دستور فرمائید در آن مجله وزین درج فرمایند. درس  
۲۰ سالگی (درسال ۱۲۹۷) از طرف اداره کل تحدید بریاست تحدید قم کاشان - نظنز طبق  
احکام موجوده منصوب شدم در زمان جلال و عظمت ماشاءالله خان. قبل از حرکت مرحوم

مجله وحید (خاطرات)

معین السلطنه نظنزی رئیس بازرسی کل تحدید بمن فرمودند با نفوذ ماشاء الله خان در کاشان کاری از پیش نخواهی برد مگر در شهر بمنزل آنان واردشوی و نظر آنانرا بنخواهی در آن تاریخ مرحوم وثوق الدوله رئیس الوزراء بود من طبق دستورایشان درقم وارد منزل آقای



متولی باشی شدم خودم را معرفی نمودم معلوم شد تحدید قم اسمی است و رسمیت ندارد سه چهار نفر عضو دارد در يك حیاط کوچکی تحت نظر آقای تولیت می باشند و مبلغی در ماه از مرکز دریافت میدارند با آقای تولیت مذاکره قرار شد اخوی زاده ایشانرا به نام حبیب الله خان بریاست تحدید تریاک قم منصوب و چند نفر از بستگان ایشان را هم استخدام نمایم. اخوی زاده آقای تولیت جوانی نجیب و سربراه بود و به پیشنهاد ایشان شخصی را بنام غلام کاشی که یکی از قلندرهاي بنام قم هم بود در تمام قهوه خانه هادست داشت و اهالی شهر قم از او حساب می بردند و طرف توجه تولیت

قم هم بود بریاست تفتیش تحدید قم منصوب نمودم در مدت یکماه توقف در قم با حمایت متولی باشی اداره آبرومندی تشکیل دادم اتفاقاً موقع جمع آوری شیره تریاک قم بود با طرف قم مثل اشنوه و غیره شخصاً رفته جمع آوری حسابی شد در اداره طیاری لول چهار مثقالی و دو مثقالی تهیه با نصب باندرول دولت بفروش می رفت هر قهوه خانه ای بیشتر مصرف داشت غروب به غروب سوخته تریاک را تحویل میدادند مساعدت میشد در حقیقت غلام کاشی راجع بمصرف تریاک باندرول شده خیلی کمک کرد با ماهی سی تومان حقوق و صد تومان هم با و انعام دادم پس از یکماه با اجازه مرکز بطرف کاشان حرکت کردم در این یکماه علاوه بر این که پولی از مرکز دریافت نشد خرج در رفته دو هزار و پانصد تومان عایدات خالص داشتیم با کالسکه چاپاری از قم به کاشان حرکت در منزل ماشاء الله خان پیاده شدم چند نفر مسلح جلوی درایستاده بودند به آنها گفتم میخوام ماشاء الله خان را ملاقات نمایم با تغییر گفتند بگو حضرت اشرف. من هم گفتم : حضرت اشرف را میخوام زیارت کنم. یکنفر از آنها وارد حیاط شد با يك جوان مراجعت کرد مطلب را باو گفتم تفنگچی ها از این شخص احترام

می کردند معلوم شد ماشاءالله خان نامی ناظم خلوت ماشاءالله خان است. مرا بطرف تالاری راهنمایی کرد دور تا دور اطاق بزرگ سران ماشاءالله خان مسلح نشسته بودند بالای اطاق جوان خوش هیكلی مشغول كشیدن تریاك بودند راست او انتظام الدوله را دیدم که معلوم شد حاکم کاشان است دست چپ اسفندیاری نشسته بود معلوم شد کارگذار کاشان است و بدیدن ماشاءالله خان آمده من سلام کردم پائین اطاق دم در نشستم ماشاءالله خان با صدای بلند مشغول فحش دادن به رئیس-الوزرا و سایر مقامات بود و اطرافیان او هم مشغول كشیدن تریاك بودند و حرفهای او را تصدیق میکردند. میگفتند حضرت اشرف اجازه دهد خاك تهران را زیر و روی کنیم از حرفهای ماشاءالله خان معلوم شد دولت حقوق قره سورانی او را قطع کرده برای اینکه نتوانسته امنیت جادهها را تأمین نماید .

بخاطر دارم رو کرد به انتظام الدوله گفتم از قراریکه شنیدم از طرف حکومت برضد من گزارش داده شده معلوم میشود از محبت های من سوء استفاده می کنند من نه بتو و نه به این دولت .... اعتنا ندارم یمین اسفندیاری گفتم حکومت کاشان تقسیم ندارد در راه اصفهان اموال تجار تبعه انگلیس را بغارت برده اند و آنها حتماً گزارش داده اند. مثل این که در سفر دوم من به اصفهان کالسه که ما را هم نزدیک مورچه خوار یکده سوار غارت کردند حتی مرا لخت کردند جزء اثاثیه من یک قوطی سیگار طلا که روی آن دو نگین الماس بود از دست من گرفتند. من در اصفهان بمرکز قضایا را گزارش دادم .

ماشاءالله خان گفتم در هر حال هر پدر سوخته ای هر غلطی می خواهد بکند من اعتنایی نمی کنم شما نمی دانید این مأمورین پدر سوخته بسر اهالی کاشان چه می آورند در هر حال پس از فحاشی بسیار متوجه من شد.

گفتم شما کی هستید چه کار دارید گفتم هر گاه اجازه بفرمائید بیایم نزدیک حضرت اشرف خودم را معرفی کنم. اجازه داد من رفتم مابین اعضا الدوله و ایشان نشستم آقای انتظام الدوله و آقای یمین اسفندیاری با پدر من و خانواده من محبت و آشنائی داشتند مرا معرفی کردند و گفتند ایشان میرزا باقر خان پسر نصیر حضور است که سابقاً حاکم گلپا یگان و خونسار و کمره بوده است. جوان تحصیل کرده در خارج است .

بالاخره از من پرسید برای چه به کاشان آمده اید؟ بگوش گفتم بریاست تجدید قم و کاشان و نظارت منصوب شده و آماده ام خود را بشما معرفی کنم. بدون ملاحظه دست زد زیر چانه مرا بلند کرد و گفت آقایان دولت اینقدر بیچاره است که این مزه عرق را بریاست تجدید کاشان منصوب نموده . من از رونرفتم گفتم هر گاه حضرت اشرف اجازه دهد این مزه عرق بقول شما این اداره را اداره خواهد کرد.

من در جوانی خیلی خوشگل و خیلی شیک پوش بودم آن زمان ردنگد ( شبیه

ژاکت امروزه) با یقه آهارى بلند با کراوات مرسوم بود من با همان لباس مسافرت رفته بودم از این حرف من خوشش آمده گفت با چه وسیله ای آمده ای؟ گفتم با کالسکه چاباری همین ساعت درب منزل حضرت اشرف است دستور داد پول کالسکه را دادند چمدان من را آوردند منزل کالسکه را مرخص کردند بعد گفت ناهار را اینجا صرف کن تا من دستور بدهم. من اطاعت کردم. در این بین ناهار خبر کردند با طاق دیگر رفتیم سفره مفصل در وسط طاق پهن بود خودش بالای سفره انتظام الدوله دست راست یمین اسفندیاری دست چپ منم پهلوی دست انتظام الدوله نشستم. سر سفره هم شروع به فحاشی بدولت کردولی از عین الدوله تعریف می کرد پس از صرف ناهار دستور داد منصور لشکر نامی را احضار نمودند خودش به اندرون رفت آقایان متفرق شدند با انتظام الدوله و یمین اسفندیاری صحبت می کردیم حاکم دل پری از ماشاءالله - خان و دولت داشت یمین اسفندیاری می گفت مضحك اینجا است قوطی سیگار خود را نزد شجاع لشکر برادر ماشاءالله خان دیدم جرأت نکردم بگویم این قوطی سیگار من است پس از یک ساعت جوان خوشروئی وارد شد معلوم شد این جوان منصور لشکر برادر ماشاءالله خان است. ماشاءالله خان هم از اندرون بیرون آمد.

منصور لشکر به او تعظیم کرد. گفت منصور لشکر این آقا را در منزل خودت ببر از او پذیرائی کن تا من دستور بدهم با اتفاق ایشان چمدان را بر داشته بمنزل ایشان رفتیم منزل آبرومندی داشت اظهار داشت اداره تحدید کاشان یک نفر معاون دارد ناصر اسلام نام که از طرف حضرت اشرف تعیین شده در حقیقت دلگت حضرت اشرف است یک نفر از منی تحویلدار چهار نفر مستخدم بعنوان بازرسی و عایدی هیچ ندارد از مرکز بابت مخارج پول میگیرد اهالی شیره تر یا که خودشان را جمع آوری نموده در منزل خودشان طیارى می کنند به مصرف میرسانند. صبح به اتفاق به اداره تحدید که در پیچ شاه واقع است رفتیم یک نفر از منی (بکس) نام خیلی کثیف بالباس مندرس در صورتی که داشت انقیه به دماغ خود میکشید خود را معرفی کرد در این بین یک آخوندی وارد شد که يك قسمت از عباى او روی زمین کشیده میشد و عمامه سفید کوچکی بسر داشت و دندان گرازی تا لب پائین بیرون بود معلوم شد ناصر اسلام معاون اداره تحدید است.

شروع کرد از خود تعریف کردن که من باکمك حضرت اشرف چنین کردم چنان می کنم باید آقای رئیس خدمات مرا در نظر گرفته برای من پاداش تعیین نمایند گفتم دوز است من وارد شدم من بعد خدمات شما شاهد گفتار شما خواهد بود از بس که وراجی کرد منصور لشکر عصبانی شد گفت آخوند بس است.

از آنجا منزل منزل ماشاءالله خان رفتیم ماشاءالله خان بالای سکوئی دم در ایستاده بود چند کیسه پول نقره و نیکل در دست او بود یکمده از فقرا اطراف او جمع بودند از این کیسه مابین آنها پول تقسیم می کرد معلوم شد هفته ای سه روز این کار را می کند می گفت از گردن کلفتها پدر سوخته می گیرم باین اشخاص بی چاره می دهم من و منصور لشکر و ناصر اسلام نزدیک ایشان ایستادیم تا کارش تمام شد مرا با منصور لشکر در طاق مخصوص خودش راهنمایی کرد لوازم تر یا که کشی حاضر بود عباس (یعنی ناظم خلوت) دهان او می گذاشت. (ادامه دارد)